

مبانی ساختار تشکیلات اسلامی با نگاهی بر تفسیر المیزان

تهیه و تنظیم: علی اخباری آزاد، طلبه درس خارج

مقدمه:

کار گروهی و تشکیلاتی، یک نحوه حیات اجتماعی است که خاستگاه آن، فطرت انسانی است. اما از آنجا که این فطرت، توسط خود انسان، آلوده و منحرف می‌شود، دین برای زنگارزدایی از خواست‌ها و امیال فطری انسان‌ها، پا به عرصه گذاشته است. بر همین اساس، دین در این زمینه، یعنی کار گروهی و اجتماعی نیز رهنمودهایی شنیدنی دارد. هرچند اگر برخی از آن‌ها را شنیده باشیم نیز شاید مستندشدن شنیده‌ها، لطف به‌سزایی داشته باشد.

اساساً الگوگیری گروه‌ها و تشکّل‌ها از «جامعه اسلامی» و خصوصیات و ساختار آن، می‌تواند چالش‌های آنان را پیشگیری و یا درمان کند. این امر، نگارنده را بر آن داشت تا با جستجویی در منابع دینی، ویژگی‌های نظام اسلامی را بیابد تا با بهره‌گیری از آن، خصوصیات جامعه‌های کوچک‌تر و تشکّل‌ها را بیابد و راه را برای رسیدن به ساختاری اسلامی برای آن، هموار کند.

بدین منظور، نگارنده با پیگیری و مشاوره، به آیه آخر سوره مبارکه آل عمران رسید که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». (ای اهل ایمان! در کار دین صبور باشید و یکدیگر را به صبر و مقاومت سفارش کنید و مهیا و مراقب کار دشمن بوده و خداترس باشید، باشد که پیروز و رستگار گردید).

مراجعه به تفاسیر مختلف، نویسنده را به تفسیر «المیزان» و مطالبی که حضرت علامه (رضوان‌الله‌علیه) ذیل این آیه کریمه نگاشته‌اند، سوق داد. آنچه در پی می‌آید، گزیده‌ای از مطالب ایشان است که به مناسبت موضوع «ساختار تشکیلات»، انتخاب شده است. از آنجا که نهاد تشکیلات، می‌تواند نمونه‌ای از نهاد اجتماع باشد و یا جزئی از کل آن، این بحث می‌تواند فواید برون‌تشکیلاتی و اجتماعی هم داشته باشد. گفتنی است که برای کمک به تطبیق مطالب با موضوع «ساختار تشکیلات»، مطالبی اضافه کرده‌ایم که در لابه‌لای مباحث، با عنوان «نکته‌ها» به آن‌ها اشاره رفته است.

■

حضرت علامه در تبیین بحث، به سه بخش پرداخته‌اند که بخش سوم در مطالب بخش روایی در لابه‌لای نکته‌ها استفاده شده و از متن اصلی، حذف شده است:

بخش اول: بیان تفسیری آیه.

بخش دوم: گفتاری پیرامون رابطه در جامعه اسلامی با چند سرفصل که 7 سرفصل آن برای موضوع «مبانی

ساختار تشکیلات»، انتخاب شده است:

1. اجتماعی‌زیستن، مسئله‌ای فطری است که انبیاء آن را احیاء کرده‌اند.
2. اسلام برای اجتماع، هویت و شخصیت مستقل قائل است.
3. دفع یک شبهه: «تمدن غرب، مستحکم‌ترین نظام را دارد!»

4. شعار اسلام، "پیروی از حق" و شعار تمدن غرب، "پیروی از اکثریت" است.
5. اجتماع اسلامی به چه چیز تکیه یافته و زندگی می‌کند؟
6. تفاوت‌های حکومت اسلامی با نظام‌های حکومتی دیگر چیست؟
7. اساس دین، متکی بر حفظ معارف الهی است و در عین حال، به مردم، آزادی در طرز تفکر داده است.

بخش اول: بیان تفسیری آیه

"يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا ..."

امرهایی که در این آیه آمده، یعنی امر "اصبروا" و "صابروا" و "رابطوا" و "اتقوا"، همگی مطلق و بدون قید هستند. در نتیجه صبر، هم شامل صبر بر شدائد می‌شود و هم شامل صبر در اطاعت خدا، و همچنین صبر بر ترک معصیت. و به هر حال منظور از آن، صبر تک‌تک افراد است؛ چون دنبالش همین صبر را به صیغه مفاعله (صابروا) آورده که در مواردی استعمال می‌شود که ماده فعل، بین دو طرف تحقق می‌یابد.

و "مصابره" عبارت است از این که جمعیتی به اتفاق یکدیگر، اذیت‌ها را تحمل کنند و هریک، صبر خود را به صبر دیگری تکیه دهد و در نتیجه برکاتی که در صفت صبر هست، دست به دست هم دهد و تأثیر آن بیشتر گردد و این معنا امری است که هم در فرد (اگر نسبت به حال شخصی او در نظر گرفته شود) محسوس است و هم در اجتماع (اگر نسبت به حال اجتماع و تعاون در آن در نظر گرفته شود). چون باعث می‌شود که تک‌تک افراد، نیروی یکدیگر را به هم وصل کنند و تمام نیروها یکی بشود.

"و رابطوا"؛ مرابطه از نظر معنا اعم از مصابره است. چون «مصابره» عبارت بود از وصل کردن نیروی مقاومت افراد جامعه در برابر شدائد و «مرباطه»، عبارت است از همین وصل کردن نیروها، اما نه تنها نیروی مقاومت در برابر شدائد، بلکه همه نیروها و کارها، در جمیع شئون زندگی دینی؛ چه در حال شدت و چه در حال رخاء و خوشی. و چون مراد از مرابطه این است که جامعه به سعادت حقیقی دنیا و آخرت خود برسد، و اگر مرابطه نباشد، گو این که صبر من و تو، به تنهایی و علم من و تو به تنهایی، و هر فضیلت دیگر افراد، به تنهایی سعادت‌آور هست، ولی بعضی از ابعاد و میزان سعادت را تأمین می‌کند. بعضی از ابعاد و میزان سعادت نیز، سعادت حقیقی نیست. به همین جهت، دنبال سه جمله: "اصبروا و صابروا و رابطوا"، اضافه کرد: "و اتقوا الله لعلکم تفلحون"، که البته منظور از این فلاح هم فلاح تام حقیقی است.

بخش دوم: گفتاری پیرامون «مرباطه» در جامعه اسلامی

1. اجتماعی زیستن، مسئله‌ای فطری است که انبیاء، احیاء کردند

انسان در میان تمامی جانداران، موجودی است که باید اجتماعی زندگی کند؛ چرا که فطرت تمامی افراد انسان، چنین است؛ یعنی فطرت تمام انسان‌ها این معنا را درک می‌کند و تا آن‌جا هم که تاریخ نشان داده، هر جا بشری بوده، اجتماعی زندگی می‌کرده است.

اجتماع انسانی مانند سایر خواص روحی انسان و آنچه مربوط به اوست، از روز آغاز پیدایش، به صورت کامل تکون نیافته تا کسی خیال کند که اجتماع، نمو و تکامل نمی‌پذیرد. بلکه اجتماعی شدن انسان هم مانند سایر امور روحی و ادراکی‌اش، دوش‌به‌دوش آن‌ها تکامل پذیرفته. هرچه کمالات مادی و معنوی‌اش بیشتر شده، اجتماع نیز سامان بیشتری به خود گرفته است و مسلماً انتظار نمی‌رود که این یک خصوصیت از میان همه خصوصیات انسانیت، مستثنی باشد. در واقع، این خصیصه انسان مانند سایر خصائصش - که به نحوی با نیروی علم و اراده ارتباط دارند - تدریجاً به سوی کمال در حرکت بوده و کم‌کم در انسان، تکامل یافته است.

قرآن کریم خبر داده که اولین باری که بشر متوجه منافع اجتماع شد و به طور تفصیل و نه ناخودآگاه به مصالح آن پی برد و در صدد حفظ آن مصالح بر آمد، زمانی بود که برای اولین بار پیغمبری در میان بشر مبعوث شد و آنان را راهنما گشت. جان کلام این است که انسان به وسیله مقام نبوت، متوجه مصالح و منافع زندگی اجتماعی گردید. به عنوان مثال در سوره بقره، آیه 213¹ می‌فرماید که خدای تعالی، انبیاء را برانگیخت و با آنان کتاب فرستاد تا به وسیله آن کتاب، اختلاف‌ها را برطرف کنند و دوباره به وحدت اجتماعی‌شان برگردانند و این وحدت را به وسیله قوانینی که تشریح فرموده، حفظ کنند.

و نیز در آیه 13 سوره شوری² می‌فرماید: برای شما مسلمانان از مسائل اصولی دین، همان را تشریح کرده که به نوح توصیه‌اش کرده بود. آنچه به تو وحی کردیم و ابراهیم و موسی و عیسی را به رعایت آن سفارش کردیم، این بود که دین را اقامه کنید و در دین، متفرق نشوید.

قرآن کریم با این کلام خود خبر داده از این که رفع اختلاف از بین مردم و ایجاد اتحادشان در کلمه، تنها و تنها از راه دعوت به اقامه دین و اتحادشان در دین واحد، تحقق می‌یابد. پس تنها دین است که ضامن اجتماع صالح آنان است. و آیه نامبرده، همین دعوت (یعنی دعوت انسان‌های اولیه به اجتماع و اتحاد) را به صورت دعوت به اقامه دین و متفرق‌نشدن مردم در آن پیشنهاد کرده. پس تنها ضامن اجتماع صالح، دین است.

بنابراین می‌توان گفت که دعوت به اجتماع، دعوتی مستقل و صریح بوده که تنها از ناحیه مقام نبوت شروع شده، و آغازگر آن انبیاء بوده‌اند و آن را در قالب دین به بشر پیشنهاد کرده‌اند. به شهادت این که هم قرآن بدان تصریح نموده و هم تاریخ، آن را تصدیق کرده است.

تاریخ، چیزی از وضع امت‌های قدیم - چه متمدن و چه غیرمتمدن - ضبط نکرده، ولی این مقدار را می‌دانیم که آن جوامع، تابع موروثی‌های قدیم‌ترین عهد انسانیت بوده‌اند. آن‌ها نیز به حکم اضطرار، جامعه تشکیل داده و به حکم

1. كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً، فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ، وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ، لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا.

2. شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا، وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ، وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى، أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ.

غریزه، به استخدام یکدیگر پرداختند و در آخر، افراد تحت یک جمعی اجتماع کرده‌اند و آن جمع، عبارت بوده از حکومتی استبدادی و سلطه پادشاهی، و اجتماع‌شان هم عبارت بوده یا از اجتماعی قومی و نژادی و یا اجتماعی وطنی و اقلیمی که یکی از این چند عامل، وحدت همه را در تحت رایت و پرچم شاه و یا رئیسی جمع می‌کرده و راهنمای زندگی‌شان نیز همان عامل وراثت و اقلیم و غیر این دو بوده است؛ نه این‌که به اهمیت مسئله اجتماع پی برده و در نتیجه، پیرامون آن بحثی یا عملی کرده باشند.

حتی امت‌های بزرگ یعنی ایران و روم هم که در قدیم بر همه دنیا سیادت و حکومت داشتند، تا روزگاری که آفتاب دین خدا در بشر طلوع کرد و اشعه خود را در اطراف و اکناف می‌پراکند، به این فکر نیفتادند که چرا تشکیل اجتماع دهیم و چه نظامی اجتماعی بهتر از نظام امپراطوری است؟ بلکه به همان نظام قیصری و کسروی خود دلخوش و قانع بودند و رشد و انحطاط جامعه‌شان، تابع لوای سلطنت و امپراطوری‌شان بود. هر زمانی که امپراطوری‌شان قوی و قدرتمند بود، جامعه هم نیرومند بود. هر زمان که رشد امپراطوری متوقف می‌شد، رشد جامعه نیز متوقف می‌گشت.

پس درست است که بگوییم: اولین ندایی که از بشر برخاست و برای اولین بار، انسان را دعوت نمود که به امر اجتماع، اعتناء و اهتمام بورزد و آن را از کنج اهمال و زاویه تبعیت حکومت‌ها خارج نموده و موضوعی مستقل و قابل بحث حساب کند، ندایی بود که شارع اسلام و خاتم انبیاء علیه‌الصلوة والسلام سر داد. مانند آیات زیر که می‌فرماید:

"وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ". (و این‌که راه من مستقیم است؛ پس مرا پیروی کنید و به دنبال راه‌های دیگر نروید که شما را متفرق می‌سازد).^۳

"وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا".^۴

تا آن‌جا که به مسئله حفظ اجتماع از تفرق و انشعاب اشاره نموده و می‌فرماید: "وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ".^۵

"إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ"^۶، و آیاتی دیگر که به‌طور مطلق، مردم را به اصل اجتماع و اتحاد دعوت می‌کند.

3. سوره انعام، آیه 153

4. همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و متفرق مشوید. / سوره آل عمران، آیه 103

5. باید از شما جمعیتی باشند که مردم را به سوی خیر دعوت نموده، امر به معروف و نهی از منکر کنند و ایشانند تنها رستگاران و شما مانند آن اقوام مباشید که فرقه فرقه شدند و بعد از آن که آیاتی روشن برایشان آمد، باز اختلاف کردند. / سوره آل عمران، آیه 105.

6. محققاً کسانی که دین خود را پاره‌پاره کردند و هر دسته، پیرو کسی شدند، تو هیچ رابطه با آنان نداری. / سوره انعام، آیه 159.

و در آیاتی دیگر دعوت می‌کند به تشکیل اجتماعی خاص، یعنی خصوص اجتماع اسلامی براساس اتفاق و اتحاد، و به دست آوردن منافع و مزایای معنوی و مادی آن. مانند آیه شریفه: "إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ"^۷ و آیه: "وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ"^۸، و آیه: "وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى"، و آیه: "وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ"^۹.

نکته‌ها:

الف. خاستگاه کار جمعی و گروهی در طول تاریخ، دوگونه بوده است:

یکم. دین، که احیاءگر فطرت است.

دوم. حکومت‌های رقیب دین که از این فطرت انسانی، سوء استفاده کرده‌اند و به دنبال برآوردن

حاجات خود هستند.

ب. بحث تشکیلات و کار گروهی و مسائل پیرامون آن را از خود دین می‌توان به دست آورد و احتیاجی

به توصیه‌های دیگر نیست.

2. اسلام برای اجتماع، هویت و شخصیت مستقل، قائل است.

اسلام به دلیل اهمیت و شخصیتی که برای جامعه قائل است، خود آن را موضوع واحدی برای خطابات و نقل قول‌ها و توصیه‌های خود قرار داده است. چنان‌که در قرآن کریم، غیر از آنچه که برای افراد هست، وجودی و عمری و کتابی و حتی شعوری و فهمی و عملی و اطاعتی و معصیتی جداگانه برای اجتماع قائل است. مثلاً درباره عمر و اجل امت‌ها می‌فرماید: "وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ"^{۱۱}. و درباره کتاب خاص هر امتی می‌فرماید: "كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا"^{۱۲}. و درباره درک و شعور هر امتی می‌فرماید: "زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ"^{۱۳}. و درباره عمل بعضی از امت‌ها فرموده: "مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ"^{۱۴}. و نیز درباره خلاف‌کاری امت فرموده: "وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ"^{۱۵}.

7. رابطه مؤمنین با یکدیگر، تنها رابطه برادرانه است، پس بین دو برادر خود اصلاح دهید. / سوره حجرات، آیه 10.

8. نزاع مکنید که سست می‌شوید و نیرویتان هدر می‌رود. / سوره انفال، آیه 46.

9. یکدیگر را در کار نیک و تقویاری دهید. / سوره مائده، آیه 2.

10. باید از شما مسلمانان، جمعیتی باشند که به سوی خیر، دعوت نموده، امر به معروف و نهی از منکر کنند. / سوره آل عمران، آیه 104.

11. برای هر امتی اجلی است که رسیدنش را نه می‌توانند جلو بیندازند و نه عقب. / سوره اعراف، آیه 34.

12. و هر امتی به سوی کتابش خوانده می‌شود. / سوره جاهیه، آیه 28.

13. عمل هر امتی را برای آن امت زینت قرار دادیم؛ در نتیجه، زشت را زیبا و زیبا را زشت می‌یابند. / سوره انعام، آیه 108.

14. بعضی از امت‌ها دارای درکی صحیح‌اند. / سوره مائده، آیه 66.

15. برای هر امتی رسولی است؛ پس همین که رسول‌شان آمد، در بین‌شان به قسط، داوری شد. / سوره یونس، آیه 47.

و از همین جاست که می‌بینم قرآن، همان عنایتی را که به داستان اشخاص دارد، به داستان و تاریخ امت‌ها نیز دارد؛ بلکه اعتنایش به تواریخ امت‌ها بیشتر است.

نکته دیگری که در خصوصیات اجتماع می‌توان گفت، این است که هر جا قوا و خواص اجتماعی با قوا و خواص فردی معارضه کند، قوا و خواص اجتماعی به خاطر این که نیرومندتر است، بر قوا و خواص فردی غلبه می‌کند. چون لازمه قوی‌تر بودن یکی از دو نیروی متضاد، این است که بر آن دیگری غلبه کند. حتی می‌توان گفت اراده جامعه، آن قدر قوی است که از فرد، سلب اراده و شعور و فکر می‌کند. هر دو حالت فعل و انفعال اجتماع، شعور و فکر را از افراد و اجزاء خود سلب می‌کند.

و همین معنا ملاک اهتمام اسلام به شأن اجتماع است؛ اهمی که تاکنون ندیده و ابداً نیز نخواهیم دید که نظیرش در یکی از ادیان و در یکی از سنن ملت‌های متمدن یافت شود.

علت این شدت اهتمام هم روشن است؛ زیرا تربیت و رشد اخلاق و غرایز در یک فرد انسان که ریشه و مبدأ تشکیل اجتماع است، زمانی مؤثر واقع می‌شود که جو جامعه با آن تربیت، معارضه نکند. وگرنه قدرت نیروی جامعه، فرد را در خود مستهلک می‌نماید. اگر اخلاق و غرایز جامعه با این تربیت متضاد باشد، یا تربیت ما اصلاً مؤثر واقع نمی‌شود، یا آن قدر ناچیز خواهد بود که قابل قیاس و اندازه‌گیری نیست.

به همین جهت است که اسلام، مهم‌ترین احکام و شرایع خود از قبیل حج و جهاد و نماز و انفاق را و خلاصه تقوای دینی را براساس اجتماع قرار داد و علاوه بر این که قوای حکومت اسلامی را حافظ و مراقب تمامی شعائر دینی و حدود آن کرده، و علاوه بر این که فریضه دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از تمامی منکرات را بر عموم واجب نموده، برای حفظ وحدت اجتماعی، هدف مشترکی برای جامعه اعلام نموده است. و معلوم است که کل جامعه، هیچ‌گاه بی‌نیاز از هدف مشترک نیست.

این هدف مشترک، عبارت است از سعادت حقیقی (نه خیالی) و رسیدن به قرب و منزلت نزد خداوند. این امر، خود یک پلیس و مراقب باطنی است که همه نیت‌ها و اسرار باطنی انسان را کنترل می‌کند؛ تا چه رسد به اعمال ظاهری او.

نکته‌ها:

الف. ریشه و مبدأ تشکیل اجتماع و تشکّل، انسان است. بنابراین، جو جامعه و گروه نباید با تربیت و رشد اخلاق و غرایز او مغایر باشد. یا به تعبیر دیگر، تشکّل باید به تربیت حقیقی اعضاء خود کمک کند و اصولاً ابزاری برای رشد بهتر و سریع‌تر آنان در جهت تکامل واقعی مورد نیاز انسان باشد.

ب. فضا و روح حاکم بر تشکّل، غلبه و تحمیل بر گرایش‌ها و رفتار تک‌تک اعضاء آن دارد. بنابراین ورود انفرادی و چند نفره به یک تشکّل، معمولاً به پذیرش و انفعال افراد از روح غالب تشکیلات می‌انجامد و تأثیر معکوس بر جو حاکم بر تشکّل، بعید است. مگر آن که در درازمدت و با تأثیرگذاری

این افراد بر اغلب اعضاء آن تشکّل همراه باشد. بدیهی است که در این فرض، باید قوّت این فرد یا افراد آنقدر زیاد باشد که در طول زمان و فرآیند تأثیرگذاری، تحت تأثیر روح حاکم واقع نشوند. ب. حکومت در جامعه دینی باید حافظ تمام آرمان‌ها و مرام‌های آن باشد. شاید بتوان گفت که ترجمه حکومت در فضای «تشکّل» می‌شود: ساختار حاکم بر اداره تشکّل و مدیریتی که براساس آن باید شکل بگیرد. یعنی وقتی نرم‌افزار و گزاره‌ها و خواست‌های یک مجموعه بخواهد شکل سخت‌افزاری به خود بگیرد، در عالم واقع، ساختار و سازمان نقش می‌بندد که این مجموعه باید براساس آن مدیریت شود.

حال همان‌طور که حکومت، حافظ آرمان‌ها و مرام‌های جامعه دینی است، ساختار اداره مجموعه و تشکّل نیز باید رسالت حفظ و مراقبت از تمامی شعائر و حدود آن تشکّل را برعهده داشته باشد. ج. برای حفظ شعائر و حدود، عنصر حکومت به تنهایی ناکارآمد است و باید فریضه امر به معروف و نهی از منکر نیز در جامعه رونق داشته باشد. در تشکّل نیز باید این عنصر، واجب و فراگیر باشد تا ارزش‌ها و آرمان‌های تشکیلات، حفظ شود. بسنده کردن به ساختار و مدیریت، یک نقص است. بنابراین باید راهی جهت فرهنگ کردن این فریضه و نیز فرصت‌هایی برای نقد و بررسی تشکیلات و اعضاء فراهم شود. حتّی باید پا را فراتر گذاشت و سازوکاری برای امر به معروف و نهی از منکر دائمی در گروه یا تشکّل، ایجاد کرد.

د. برای حفظ وحدت اجتماعی، نیاز است که یک هدف مشترک در جامعه اعلام شود. بالاترین هدف، قرب افراد به حقّ است. این هدف باید در اهداف میانی گروه و تشکیلات نیز ساری و جاری شود و نمود داشته باشد.

ه. اعلام هدف مشترک و جانداختن آن، یک پلیس و مراقب درونی در اعضاء به وجود می‌آورد که مکمل حکومت و نظام و ساختار برآمده از ارزش‌هاست و به فرآیند امر به معروف و نهی از منکر، کمک می‌کند.

3. دفع یک شبهه: تمدن غرب، مستحکم‌ترین نظام را دارد!

بیان شبهه: عده‌ای بر این باورند که تمدن غربی، پیشرفته‌ترین تمدن و نظام اجتماعی آن، متقن‌ترین و مستحکم‌ترین نظام است که سنت اجتماعی و قوانینش براساس خواست مردم و هر پیشنهادی است که مردم از روی طبیعت و هوا و هوس‌های خود می‌دهند و در این باره، معیار آن را خواست اکثریت و پیشنهاد آنان قرار داده است. چون اتحاد و اجتماع کلّ جامعه در یک خواست به حسب عادت، محال است، و از طرفی غلبه اکثر بر اقلّ سنتی است که در طبیعت نیز مشهور است، به همین جهت مناسب است که هیكل اجتماع نیز، هم از نظر غرض و هم به حسب سنت‌ها و قوانین جاری در آن، براساس خواست اکثریت بنا شود.

اینان معتقدند که پیشنهاد دین در دنیای حاضر، جز آرزویی خام نیست و از مرحله فرض، تجاوز نمی‌کند و مثالی است ذهنی و نه واقعی و خارجی. ولی تمدن عصر جدید در هر جا که قدم نهاده، نیروی اجتماع و سعادتش را ضمانت کرده است.

دفع شبهه: این که می‌پندارند سنت اجتماعی اسلام در دنیا و در مقابل سنن تمدن فعلی قابل اجراء نیست، ما نیز قبول داریم. لیکن این سخن چیزی را اثبات نمی‌کند؛ چون ما هم نمی‌گوییم که با حفظ شرایط موجود در جهان، احکام اسلام بدون هیچ دردسر، جاری می‌شود.

هر سنتی در هر جامعه‌ای جاری شده، ابتدایی داشته است؛ یعنی قبلاً نبوده و بعد موجود شده است. و وقتی می‌خواسته موجود شود، شرایط حاضر با آن ناسازگار بوده و آن را طرد می‌کرده و سنت نو با سنت قبلی مبارزه می‌کرده است. چه بسا به خاطر ریشه‌دار بودن سنت قبلی، چند مرتبه هم شکست می‌خورده و دوباره قیام می‌کرده، تا این که بالاخره غلبه می‌یافته و سنت قبلی را ریشه‌کن می‌کرده است. تاریخ، خود شاهد بر این معناست و از این پیروزی‌ها و شکست‌ها (چه در سنت‌های دینی، و چه دنیوی، و حتی در مثل نظام دموکراتیک و اشتراکی) نمونه‌ها دارد. پس صرف این که سنتی از سنت‌ها با وضع حاضر انسان‌ها انطباق ندارد، دلیل بر بطلان آن سنت و فساد آن نظام نیست. بلکه آن سنت نیز مانند همه سنت‌های طبیعی که در عالم جریان دارد، پای‌گیر شدنش به دنبال فعل و انفعال‌ها و کشمکش‌ها با عوامل مختلفی است که سد راهش می‌شوند.

نکته‌ها:

الف. اسلام تنها مرجع دارای صلاحیت و توانایی تشکیل جامعه برای هدایت مردم به سوی سعادت است. و همو است که می‌تواند جوامع بزرگ و کوچک را شکل داده و هدایت کند. بنابراین، مجموعه‌ها و گروه‌های کوچک، یا به عبارتی تشکّل‌ها نیز باید نرم‌افزار و سخت‌افزار اداره خود را از معدن این دین، بهره‌برداری کنند.

4. شعار اسلام، «پیروی از حق» و شعار تمدن غربی، «پیروی از اکثریت» است

شعار اجتماع اسلامی، پیروی از حق است (هم در اعتقاد و هم در عمل). ولی شعار جوامع به اصطلاح متمدن امروز، پیروی از خواست اکثریت است. (چه آن خواسته، حق باشد و چه باطل). و اختلاف این دو شعار، باعث اختلاف هدف جامعه‌ای است که با این دو شعار تشکیل می‌شود. در نتیجه، از میان قوانینی که تمدن امروز برای معارف اعتقادی و اخلاق و اعمال انسان‌ها وضع می‌کند، تنها قوانین مربوط به اعمال، ضامن اجراء دارد و آن دو دسته دیگر، هیچ ضامن اجرائی ندارد و مردم در مورد اخلاق و عقایدشان، آزاد خواهند بود. مگر آن که آزادی در یکی از موارد اخلاق و عقاید، مزاحم قانون باشد که در این صورت فقط از آن آزادی، جلوگیری می‌شود.

لازمه این آزادی، عادت مردم چنین جامعه‌ای به آن چیزهایی است که موافق طبع‌شان باشد. نظیر شهوات رذیله و خشم‌های غیرمجاز. نتیجه این اعتیاد هم این است که کم‌کم، هریک از خوب و بد، جای خود را به دیگری بدهد؛ یعنی بسیاری از بدی‌ها که دین خدا آن را زشت می‌داند، در نظر مردم خوب و بسیاری از خوبی‌های واقعی، در نظر آنان زشت شود و مردم در به کارگرفتن فضائل اخلاقی و معارف عالی عقیدتی، آزاد باشند.

نکته‌ها:

الف. تشکّل‌ها نباید از توجّه به ابعاد مختلف وجودی انسان غافل شوند و اگر نمی‌توانند برای همه آن‌ها برنامه داشته باشند، لاقبل به اعضاء خود جهت پیگیری خواست‌های جامع درونی، توجّه بدهند. ب. مدار اداره تشکّل‌ها، حق‌محوری است؛ نه اکثریت‌محوری. هریک از این دو شیوه، تشکیلات را به گونه‌ای خاص شکل خواهد داد.

این مهم باید در شکل‌گیری ساختار، رعایت شود که لازمه آن، ایجاد سازوکاری جهت انجام گفت‌وگوهای فراوان اعضاء بر سر به‌دست آوردن حق و توافق بر سر آن و عمل در راستای آن است؛ مخصوصاً در مسائل اساسی مجموعه.

ج. حق‌محوری، لزوم وجود معیار و سنگ محک را در ساختار تشکّل نشان می‌دهد. این معیار می‌تواند در یک فرد کامل یا جانشین او نمایان شود و در صورت عدم دسترسی، می‌تواند در گزاره‌های آنان تبلور یابد.

5. اجتماع اسلامی به چه چیز، تکوّن یافته و زندگی می‌کند؟

شکّی نیست در این‌که تشکیل اجتماع (هر نوع که باشد)، مولود هدف و غرضی واحد است که مشترک بین همه افراد آن اجتماع می‌باشد و این هدف مشترک در حقیقت به‌منزله روح واحدی است که در تمام جوانب و اطراف اجتماع دمیده شده و نوعی اتحاد به آن‌ها داده است.

هدف و جهت جمعی که (و یا نقطه ضعفی که) در همه قوانین جاری در دنیای امروز هست، بهره‌برداری و بهره‌مندی از مزایای حیات مادی و دنیایی است و این هدف است که در همه قوانین، منتها درجه سعادت آدمی در نظر گرفته شده است. در حالی که از نظر اسلام، سعادت زندگی واقعی یعنی زندگی اخروی بشر، جز با مکارم اخلاق و طهارت نفس از همه رذائل، تأمین‌شدنی نیست و به حدّ کمال و تمام رسیدن این مکارم را وقتی ممکن می‌داند که بشر، دارای زندگی اجتماعی صالح باشد و حیاتی داشته باشد که بر بندگی خدای سبحان و خضوع در برابر مقضیات ربوبیت خدای تعالی و بر معامله بشر براساس عدالت اجتماعی، متّکی باشد.

اسلام براساس این نظریه، برای تأمین سعادت دنیا و آخرت بشر، اصلاحات خود را از دعوت به "توحید" شروع کرد تا تمامی افراد بشر، یک خدا را بپرستند و آن‌گاه قوانین خود را بر همین اساس، تشریح نمود و تنها به تعدیل

خواست‌ها و اعمال اکتفاء نکرد؛ بلکه آن را با قوانینی عبادی تکمیل نمود و نیز معارفی حقه و اخلاق فاضله را به آن اضافه کرد.

آن‌گاه ضمانت اجراء را در درجه اول به عهده حکومت اسلامی و در درجه دوم به عهده جامعه نهاد، تا تمامی افراد جامعه با تربیت صالح علمی و عملی و با داشتن حقّ امر به معروف و نهی از منکر، بر کار حکومت نظارت کنند. از مهم‌ترین مزایا که در این دین به چشم می‌خورد، ارتباط تمامی اجزاء اجتماع با یکدیگر است. ارتباطی که باعث وحدت کامل بین آنان می‌شود.

نکته‌ها:

الف. عامل وحدت در جامعه، ارتباط تمامی اجزاء اجتماع با یکدیگر است؛ به این معنا که روح توحید در فضائل اخلاقی و در اعمال مردم باید جاری باشد. یعنی علاوه بر اعتقاد به یک هدف، باید گرایش‌ها و اعمال افراد نیز رنگ و بوی هدف را داشته باشند. نکته این که در اغلب گروه‌ها و تشکّل‌ها، به «هم‌فکرشدن» اعضاء بسنده می‌شود و از دو مقوله «هم‌گرایشی» - که از آن می‌توان به «هم‌دلی» تعبیر کرد - و «هم‌کاری» غفلت می‌شود. ساختار باید به‌گونه‌ای تنظیم شود که هر سه عامل را جهت ایجاد وحدت گروهی در راستای هدف، تأمین کند.

6. تفاوت‌های حکومت اسلامی با نظام‌های حکومتی دیگر

یکی از بزرگ‌ترین تفاوت‌ها که میان رژیم اسلام و رژیم دموکراسی وجود دارد، این است که در کالبد حکومت‌های دموکراسی، براساس بهره‌گیری مادی، قهراً روح استخدام غیر و بهره‌کشی از دیگران دمیده شده و این، همان استکبار بشری است که همه‌چیز را تحت اراده انسان حاکم و عمل او قرار می‌دهد.

اما طریقه و رژیم اسلام، منزّه از این‌گونه هواهاست. دلیل روشن آن، سیره رسول‌خدا در فتوحات و پیمان‌هایی است که آن جناب با ملل مغلوب خود داشته است. در رژیم اجتماعی اسلام، بین حاکم و محکوم، امیر و مأمور، رئیس و مرئوس، حرّ و برده، مرد و زن، غنی و فقیر، صغیر و کبیر و ... هیچ فرقی نیست؛ یعنی از نظر جریان قانون دینی، برابرند.

امر حکومت اسلامی بعد از رسول‌خدا و بعد از غیبت آخرین جانشین آن جناب، یعنی در مثل عصر حاضر، بدون هیچ اختلافی به‌دست مسلمین است؛ اما با در نظر گرفتن معیارهایی که قرآن کریم بیان نموده و آن این است که: اولاً: مسلمین باید حاکمی برای خود تعیین کنند.

ثانیاً: آن حاکم باید کسی باشد که بتواند طبق سیره رسول‌الله، حکومت نماید و به سیره آن جناب اقتداء نماید؛ نه به سیره سلطنت و امپراطوری.

ثالثاً: باید احکام الهی را بدون هیچ کم و زیاد، حفظ نماید.

رابعاً: در مواردی که حکمی از احکام الهی به ما نرسیده، (از قبیل حوادثی که در زمان‌ها یا مکان‌های مختلف پیش می‌آید)، با مشورت عقلای قوم تصمیم بگیرد.

از بهترین شواهد بر این معنا، نکته‌ای است که هنگام بررسی شرایع این دین به چشم می‌خورد، و آن این است که می‌بینیم مسئله توحید را در هیچ حالی از احوال، مهم‌نگذاشته و بر اجتماع اسلامی واجب کرده که حتی در اوج عظمت و اهتزاز بیریق پیروزی، دین خدا را برپای بدارند و در دین، متفرق نشوند. و نیز در هنگام شکست از دشمن و ضعف و ناتوانی، تا آن‌جا که می‌تواند در احیاء دین و إعلا‌ی کلمه توحید، بکوشند.

نکته‌ها:

الف. حکومت اسلامی باید از اختلاف طبقاتی، به‌دور باشد؛ یعنی در رژیم اجتماعی اسلام، افراد جامعه از نظر جریان قانون دینی، و از جهت نبود تفاضل طبقاتی در شئون اجتماعی، یکسانند. در تشکّل‌ها نیز این مشخصه باید وجود داشته باشد و از تشکیل طبقات خاص حاکم و محکوم، پرهیز شود. از طرفی همه اعضا باید در مزایا و شئون، بهره یکسان ببرند.

ب. قوه مجریه در حکومت اسلامی، قشر خاصی نیست و همه افراد، مسئول اجرای قانونند. در تشکّل نیز باید فرضی این چنین وجود داشته باشد و سازوکار اداره گروه، به‌گونه‌ای برپا گردد که چنین فرضی محقق شود.

ج. خداوند در حکومت اسلامی از طریق ولیّ خود، زمامداری می‌کند. این امر در زمان غیبت ظاهری ولیّ نیز باقی است و باید اختیار جامعه مسلمین را بنا بر شرایطی که خود دین بیان کرده، به‌دست ولیّ امری داد تا نظام اسلام حفظ شود. این مسئله باید به همه ارکان و اجزاء جامعه مسلمین، سرایت کند. به همین منظور، تشکّل‌ها و گروه‌هایی که در جامعه اسلامی شکل می‌گیرند، باید نسبت خود را با ولیّ خدا برقرار کنند و از او و منویات او در افکار، گرایشات و اعمال خود بهره گیرند. این مهم باید در ساختار، نهادینه شود. مؤید این معنا می‌تواند حدیثی از امام صادق علیه‌السلام باشد که در ذیل آیه آخر سوره آل‌عمران، در تفسیر «و رابطوا...» آمده است که می‌فرمایند: «و رابطوا» یعنی بر اطاعت کسی که بدو اقتدا می‌کنید، استوار باشید.^{۱۶}

د. مسلمان باید در همه احوال، پرچم دین را به اهتزاز درآورد و برای آن تلاش کند؛ چه در مواقع حاکم‌بودن مسلمین و چه در مواقع محکوم‌بودن‌شان، چه به‌صورت اجتماعی و گروهی و چه به‌صورت فردی.

این نکته در مباحث گروه و تشکّل، بسیار کلیدی است که هدف و آرمان آسمانی گروه، همواره باید پیگیری شود؛ چه هنگامی که تشکّل برپاست و دوران اوج را می‌گذراند و چه هنگامی که دوران رکود را طی می‌کند، چه به صورت جمعی و چه به صورت فرد فرد.

7. اساس دین، متکی بر حفظ معارف الهی است و در عین حال به مردم، آزادی در طرز تفکر داده است

چنین بر می‌آید که این دین، همان‌طور که اساس خود را بر تحفظ نسبت به معارف الهی اش تکیه داده، همچنین مردم را در طرز تفکر، آزادی کامل داده است و برگشت این دو روش، به این است که: اولاً: بر مسلمانان واجب است که در حقایق دین، تفکر و در معارفش اجتهاد کنند؛ تفکری و اجتهادی دسته‌جمعی و به کمک یکدیگر. ثانیاً: در طرز تفکر خود آزادند. این قسم از آزادی به ما اجازه نمی‌دهد که نظریه شخصی خود را و یا شبهه‌ای را که داریم، قبل از عرضه به قرآن و به رسول خدا و به پیشوایان هدایت، در بین مردم منتشر کنیم. زیرا انتشار دادن آن در چنین زمانی، در حقیقت دعوت به باطل و ایجاد اختلاف بین مردم است؛ آن‌هم اختلافی که کار جامعه را به فساد می‌کشاند.

و این طریقه، بهترین شیوه‌ای است که می‌توان به وسیله آن، امر جامعه را تدبیر و اداره کرد. چون هم در تکامل فکری را بر روی جامعه باز می‌گذارد، و هم شخصیت جامعه و حیات او را از خطر اختلاف و فساد حفظ می‌کند.¹⁷

نکته‌ها:

الف. دین، آزادی توأم با تفکر اجتماعی را ترویج می‌دهد؛ تفکری جمعی و با رجوع به ولیّ خدا یا جانشینانش در موارد وجود شبهه، و به علاوه، آزادی در تفکر و نه آزادی در شبهه‌پراکنی. این، نکته‌ای است که باید در تشکیلات نیز مدّ نظر قرار گیرد. اعضاء و نیروها آزادند و باید در بزرگ‌ترین و کوچک‌ترین مسائل تشکّل خود فکر کنند و نظر داشته باشند. اما در موارد سؤالات و اشکالات چالش‌برانگیز، باید با یکدیگر به حلّ مسائل برخیزند و اگر به راه حل نرسیدند، به ولیّ امر خاص یا عامّ، رجوع کنند.

ب. همان‌طور که در جامعه اسلامی، شبهه‌پراکنی ممنوع است، اما مغایر با آزادی نیست، در تشکّل‌ها نیز شبهه‌پراکنی مخصوصاً در مسائل اساسی، خطرناک و ممنوع است. بلکه شبهات باید به صورت

17. این مطالب، گزیده‌ای بود از ترجمه تفسیر المیزان، اثر سید محمد باقر موسوی همدانی، ج 4، ص 152.

جمعی و در فضای آرام گفت‌وگو، مطرح و حل شود. این مهم باید در ساختار و برنامه‌ها دیده شود و فضایی برای نقد و حلّ شبهات، فراهم گردد.